

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۲ اگست ۲۰۲۲

سفر رئیس کنگره آمریکا به جزیره تایوان مظهر یک ورشکستگی سیاسی

گذری به گذشته

سفر «نانسی پلوسی» (Nancy Pelosi) رئیس کنگره و سومین شخصیت سیاسی آمریکا به جزیره فرمز (بخوانید تایوان- توفان) یک اقدام تحریک‌آمیز و خبرساز در جهان بود. چگونه باید به این رویداد برخورد کرد؟ نخست این که جزیره فرمز نظیر هانگ کانگ و سایر جزایر غصب‌شده توسط استعمار غرب نظیر «ماکائو» (Macau) بخش لاینفک خاک جمهوری توده‌ئی چین هستند.

تمام بشریت متمدن در جهان چین واحد را به رسمیت می‌شناسد و تنها عمل فرومایه آمریکا از به رسمیت شناختن این اصل مانند خود آمریکا طفره می‌روند. آمریکا همانگونه که ما ایرانیان ریاکاری‌اش را بر گوشت و پوست و استخوانمان در تاریخ ۱۰۰ ساله اخیر ایران حس کرده‌ایم، دروغگو بوده و با سیاست غارتگرانه و راهزنانه خویش به هیچ تعهدی پای‌بند نیست و بر خوردشان نیز به سرنوشت جزیره فرمز از همین منظر صورت می‌گیرد. با لبخند بر لب مخالفتی با چین واحد ابراز نمی‌کند، ولی در عمل جزیره فرمز را به عنوان کشور «واقعی» چین که سال‌ها به آن در مقابل چین کمونیست «چین ملی» خطاب می‌کرد به رسمیت می‌شناسد و از وجودش برای مبارزه با سرزمین اصلی چین بهره می‌جوید.

جزیره فرمز منطقه‌ای بود که ارتش چیانکایچک رهبر ضدانقلاب چین، بعد از شکست مفتضحانه خویش در زمان انقلاب توده‌ئی طولانی خلق چین - و آن هم علی‌رغم حمایت شدید غرب، به ویژه آمریکا - به آنجا گریخت و آن را به منطقه ضدانقلاب در بحیره چین مبدل ساخت. این جزیره که از نظر تاریخی جزیره فرمز نامیده می‌شد با فشار آمریکا و رسانه‌های گروهی غربی، با تهدیدات دیپلماتیک و اقتصادی به نام جعلی «چین ملی» نامیده شد و در شورای امنیت ملل متحد با زور امپریالیست‌های آمریکا، فرانسه، انگلستان و علی‌رغم رأی مخالف شوروی سوسیالیستی که دارای حق وتو بود به نام «نماینده» خلق چین معرفی شد. به این جزیره لقب «ملی» را دادند تا مرزی با چین کمونیستی و توده‌ئی کشیده باشند و «ملی» را در مقابل «کمونیستی» قرار دهند. همین استبداد آمریکا که اساس دیپلماسی وی را در جهان تشکیل می‌دهد و ماهیتاً ارتجاعی و ضدبشری بود، باید چشمان بورژواها را حتی در ایران می‌گشود تا از آمریکا به عنوان «دنیای آزاد» صحبت نکنند. ولی بورژوازی ملی ایران از آزادی چین به عنوان «تراژیدی» چین نام برد و در کنار آمریکا قرار گرفت.

وضعیت جنرال چیانگ کایچک در فرمز حکم آن را داشت که مثلاً محمدرضا پهلوی که در نتیجه انقلاب عظیم بهمن فراری شده بود و با حمایت ارتش آمریکا به جزیره **تیب کوچک** پناه می‌برد و در آنجا ادعای حاکمیت ایران «ملی» را می‌کرد و تمام «دنیای بشردوست و دموکرات» غرب هم این خیمه‌شب‌بازی را به رسمیت می‌شناختند. در فضای جنگ سرد، تبلیغات آنتی‌کمونیستی و مک کارتیسم سرکوبگر و مُفتش افکار، جزیره فرمز به «چین ملی» غسل تعمید یافت. در زمان نیکسون که نفوذ چین توده‌ئی در دنیا افزایش یافته و گرمای انقلاب فرهنگی به تمام جوانان اروپا سرایت نموده و مارکسیسم لنینیسم در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچف که شوروی را به نابودی کشانید، مشعل روشن و راهنمای تحولات آتی بشریت را به دست گرفته بود، تئوری حمایت از «چین ملی» به بی‌اعتباری امپریالیسم غرب منجر می‌شد. به رسمیت شناختن کشور چین واحد از جانب غرب، محصول مبارزه و پیروزی چین توده‌ئی و شکست تئوری دو «چین» آمریکا در جهان بود. جزیره فرمز که به صورت مسخره به هیبت «چین ملی» در آمده بود به یک باره با اشاره آمریکا که برای حق حاکمیت ملی مصنوعی آن پیشیزی قایل نبود و بدون مشورت با آنها و یا انجام یک همه‌پرسی به تکه خاکی به نام «تایوان» بدل شد.

علی رغم این که آمریکا از تایوان به عنوان یک مرکز جاسوسی و تحریک علیه چین استفاده می‌کند. او در حالی در عرصه‌های رسمی و دیپلماتیک سوگند می‌خورد که به تئوری چین واحد وفادار است، ولی همانگونه که بشریت متمدن آگاه است در عمل با ریاکاری و دورویی به ضد چین در این بخش از خاک چین به تحریک و دسیسه مشغول است. تایوان امروز برای آمریکا در نگرش جدیدش به سمت اقیانوس آرام و مهار چین نقش کلیدی پیدا کرده است، زیرا این جزیره نه تنها در شرق آسیا، چین، روسیه، کوریای شمالی قرار دارد و راه‌های آب‌اش، بحیره جنوب چین را به جاپان و کوریای جنوبی وصل می‌کند، بلکه حلقه‌ای است که ممالک استرالیا، زلاندنو و نیز ممالک همدست آمریکا را در جنوب شرقی آسیا به جاپان و کوریای جنوبی، هم از نظر اقتصادی - تجاری و هم نظامی مرتبط کرده و نقش مهم ستراتیژیک در جغرافیای سیاسی منطقه ایفاء می‌نماید. آمریکا نیاز دارد تا این تکه از خاک چین را که مردمانش چینی هستند برای برادرکشی و تحریک و خرابکاری در منطقه در خدمت مهار چین و رقابت با این کشور قدرتمند مورد سوء استفاده قرار دهد.

سیاست مهار چین

سیاست مهار چین مدت طولانی است که در دستور کار سیاست خارجی آمریکا به عنوان یک اقدام ستراتیژیک قرار گرفته است و ربطی به این ندارد که چه حکومتی در آمریکا بر سر کار است. در زمامداری مدرن در جهان، در تمام کشورهای پیشرفته، سیاست‌های کلان و میدانی بر این اساس تعیین می‌شوند و نه بر اساس تغییر وزیر امور خارجه. این سیاست‌ها در اطاق‌های و اندیشکده‌های فکری توسط کارشناسان تحصیلکرده و با تجربه تدوین شده و در اختیار وزارت امور خارجه و دولت قرار می‌گیرند که مبنای کار آنها برای دهه‌های آینده هستند. این تصور ساده‌لوحانه که گویا دموکرات‌ها در آمریکا سیاست خارجی دیگری به جز جمهوری‌خواهان دارند و یا «جان کری» بهتر از «مایک پمپئو» است، افسانه‌ایست که جریان‌های وابسته به بورژوازی ملی ایران که همیشه به علت بی‌اعتمادی به توده‌های مردم چشم امید به جان اف کندی‌ها، اوباماها و... در ایران داشتند، برای مسحور افکار مردم ایران تبلیغ می‌کردند که تا امروز هم ادامه دارد. سیاست‌های کلان این کشورها در یک دوره طولانی پا برجاست و تغییر نمی‌کند. سیاست مهار چین با توجه به قدرت‌گیری و عروج این کشور در عرصه اقتصادی، سیاسی و نظامی و تهاجم موفق دیپلماتیک آن به بازارهای جهان، به تغییر موازنه قدرت در منطقه اقیانوسیه انجامیده است که برای آمریکا یک خطر بالقوه محسوب

می‌گردد. به همین جهت مهار چین در دستور کار امریکا قرار دارد. کودتای خانم «آنگ سان سوچی» (Aung San Suu Kyi) در میانمار و برهم زدن قراردادهای منعقد شده با چین با فشار خانم هیلاری کلینتون که به عنوان وزیر امور خارجه امریکا اوپاما وارد میانمار شده بود، گسترش پایگاه‌های نظامی، کنترل تنگه مالاگا برای مهار چین در مالزی و نظارت بر تجارت و شریان حیاتی انرژی چین و... بخشی از این سیاست روی‌کرد به منطقه ایندو- پاسیفیک که از هند تا شرق امریکا را در برمی‌گرفت، به شمار می‌آیند.

وزارت دفاع امریکا در سال ۱۹۹۵ بر اساس پژوهش‌های ژئوپلیتیکی که منتشر نمود «راهبرد امنیتی ایالات متحده برای منطقه شرق آسیا- پاسیفیک» را که بر نقش محوری قدرت نظامی در حفظ حضور امریکا در آسیا تاکید می‌کرد، مبنای کار خود می‌دانست و این سند تنها راهبرد رسمی منتشر شده دولت امریکا برای منطقه هندو- پاسیفیک تا امروز باقی مانده است.

اوپاما در ماه نوامبر سال ۲۰۱۱ دو راهبرد مهم اتخاذ کرد که عواقب استراتژیک مهمی برای قدرت‌های در حال رقابت در سطح جهان در پی داشت. اوپاما سیاست محاصره نظامی چین بر پایه استقرار نیروی دریایی و ناوگان هوایی در سواحل نزدیک چین و محدود کردن و همچنین ایجاد اختلال در دسترسی چین به بازارهای جهانی و روابط تجاری و مالی در آسیا را اتخاذ کرد. اظهارات اوپاما مبنی بر اینکه امریکا به دنبال گسترش قوای نظامی خود در آسیاست و همچنین در پی یافتن هم پیمانان اقتصادی در این قاره است به نوعی مورد چالش قرار دادن چین در حیاط خلوت خود محسوب می‌شد.

آقای «تام دانیلون» (Tom Donilon)، مشاور امنیت ملی اوپاما، در آن دوره بیان کرد که هدف آنها در این منطقه مبتنی بر «هنجارسازی» و رعایت قواعد مبتنی بر حقوق بین‌الملل (آزادی تجارت و دریاوردی و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بدون تهدید یا اجبار) بوده است. این راهبرد جدید تا حد زیادی بر حضور هرچه بیشتر نظامی امریکا در کشورهای جنوب شرق آسیا (حوزه پاسیفیک) متمرکز است. روشن است که این سخنان رسمی و شسته و رفته، به برگردان فارسی، به مفهوم کنترل چین، خفه کردن و مهار چین است. تقویت دست‌راستی‌ها در ژاپن و خرابکاری در وحدت دو کره همگی در خدمت این سیاست است.

پس مهار چین امر اتفاقی نیست از زمان اوپاما و شاید در اطاق‌های فکری بعد از فروپاشی شوروی شروع شده، در زمان ترامپ ادامه داشته و آقای جو بایدن نیز آن را ادامه می‌دهد. سفر نانسو پلوسی را به تایوان باید با این ذهنیت تاریخی مورد ارزیابی قرار داد.

انگیزه سفر نانسو پلوسی در این برهه از زمان

به نظر حزب ما سیاست جو بایدن در اوکراین که قصد داشت با تقویت ناتو، درگیر کردن روسیه در شرق اوکراین، ایجاد یک جنگ فرسایشی دراز مدت روسیه را از پای در آورده و این کشور را از چین دور نماید و دستش برای مهار چین بیشتر باز گردد، با شکست مفتضحانه روبه رو شد. شکست امریکا در اوکراین را باید ادامه همان سیاست فرار مفتضحانه از افغانستان دید. این سیاست خوشبختانه نسجیده مشاوران جو بایدن نه تنها به تقویت روسیه انجامید، ۸۵ درصد مردم روسیه را به حمایت از پوتین کشاند، انقلابات مخملی ارتجاعی را در روسیه سفید، در قزاقستان و روسیه افشاء و سرکوب کرد و عملاً موجب سربرافراشتن و تقویت روسیه از همه این دسیسه‌ها گردید. برعکس در اروپای غربی برخلاف تبلیغات سراپا دروغ به تشدید تضاد میان ممالک اتحادیه اروپا و ناتو منجر شده و موجی از نارضایتی اجتماعی به وجود آورده و تازه سونامی جنگ طبقاتی و فروپاشی اقتصادهای بزرگ اروپا در راه است. امریکا دید که

اکثریت خلق‌های جهان و ممالک واقعی و نه جزایر مصنوعی در کنار روسیه قرار گرفتند و این سیاست به انزوای غرب در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین منجر شد. همه متحدان امریکا در خاورمیانه در مقابل امریکا ایستادگی کردند و متوجه خلف وعده‌های این امپریالیسم در حال افول شده و برآمد چین را در بازی‌های جهانی دیدند. جهان به سمت چند قطبی با سرعت پیش می‌رود و این فضای عمومی و گرایش جهانی را همه حس کرده و می‌خواهند با اتخاذ موضع درست در سمت صحیح حرکت تاریخ قرار بگیرند و بازنده بیچاره‌ای در تقسیم‌بندی‌های جهان در پیش، نباشند. البته در ایران جناح‌های مافیائی غرب‌زده هولیوودی در پی نوکری امریکا و غرب، به عزاداری مشغولند که در زیر چرخ حرکت تاریخ له خواهند شد.

وضعیت شکست جویبیدن در اوکراین، پیروزی‌های درخشان و موفق چین، روسیه، هند و ایران در عرصه‌های مبارزه اقتصادی، سیاسی، دیپلماسی، نظامی، نقض محاصره و درهم شکستن تحریم، بی‌اعتبار کردن سوئیفت، ضربه زدن به امپراتوری دلار توسط مبادلات تهاتری و تقویت روبل، شکل‌گیری «بریکس» و سازمان همکاری شانگهای و... موجب شد که تزلزل و احساس تنهائی سرپای متحدان امریکا در منطقه اقیانوسه و یا ایندو- پاسیفیک را بگیرد و تمام نقشه‌های راهبردی امریکا را علی‌رغم امپراتوری انحصاری دروغپراکنی و جعل اخبار برهم بزند. امریکا زمینه اعتماد خویش را در این کشورها به طور سریع بعد از شکست در اوکراین تقریباً از دست داد. ماجرای برهم زدن قراردادهای زیردریائی‌های هسته‌ای به ضرر متحد و معتمدش فرانسه با استرالیا که بیان روشن و آموزنده وعده‌های توخالی امریکا نسبت به دوستانش می‌باشد، تحریکات اخیر علیه قطر که باید مسابقات جهانی فوتبال در آن کشور به علت حمایتش از برده‌داری و استثمار خارجیان تحریم گردد، انتقاد پرهیاهو از عربستان سعودی و دیدار خفت‌آمیز با محمد بن اژه در عربستان، مسئله دروغ‌پردازی در مورد «کشتار ایغورهای مسلمان» در چین، طرح مسئله جنایت ضدبشری در مورد مسلمانان «روهینگیا» در میانمار توسط ارتش فعلی میانمار و البته بدون اشاره به نقش خانم «آنگ سون ساچی» متحد فمینیستش، روی کار آوردن حکومت دست‌راستی آقای «یون سوک یول» (Yoon Suk-yeol) در کره جنوبی و تقویت دست‌راستی‌ها حزب «شینزو آبه» (Abe Shinzō) که با ترورش تضمین لازم برای پیروزی ضدچینی‌ها در ژاپن فراهم شد و... واکنش‌های سریع در قبال ترسی است که به دل متحدانش در این منطقه افتاده است. تمام معادلات ناتو و امپریالیسم آنگلوآساکسون در اوکراین برهم خورد و از این درگیری چین، روسیه و شانگهای سربلند بیرون آمدند. تحریکات در اوکراین که باید روسیه را از چین دور کرده و در اروپا مشغول می‌ساخت، در عمل به ضرر مهار چین تمام شد و مرکز ثقل تضادها را به اروپا منتقل کرد. تمام پایه‌های نقشه‌های راهبردی امریکا در اقیانوس آرام به لرزه درآمد. در چنین شرایطی لازم بود که امریکا برای قوت قلب دادن به متحدان خود و ابراز وجود و حضور در منطقه عرض اندامی کند. پرواز خانم نانسی پلوسی به تایوان که فقط جنبه نمادین دارد و به مصداق «ما هنوز هستیم» برای پوشش دادن به اشتباهات سهمگین امریکا، تقویت روحیه متحدانش در مقابله با روسیه، چین و ایران و برهم خوردن توازن قوا در خاورمیانه صورت می‌گیرد. طبیعتاً چین این تحریک احمقانه را بی‌پاسخ نخواهد گذارد و از هم اکنون تبعات این سیاست امریکا در منطقه اقیانوس آرام مشهود است. این اقدام امریکا شتابزده بوده و نتایج عکس خود را به بار خواهد آورد. مردم تایوان نیز که چینی هستند، می‌دانند که قربانی دست سیاست‌های امریکا نباید قرار بگیرند زیرا تنها چیزی که امریکا برایش مطرح نیست موجودیت و اهمیت جان مردم تایوان است. زمان به نفع دنیای چند قطبی پیش می‌رود و رهبران امریکا هر چقدر هم سفر کنند نمی‌توانند جلوی سفر ابدی خویش را بگیرند.